

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس ۱۸، ژانرهای عهد عتیق

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

یکی دیگر از روش‌های مهم در تفسیر کتاب مقدس، بررسی متن کتاب مقدس از دیدگاه نوع ادبیات آن است. این روش به عنوان نقد ژانر، ژانر، یک کلمه فرانسوی به معنای نوع یا گونه شناخته می‌شود. بنابراین وقتی در مورد ژانر صحبت می‌کنید، در رابطه با مطالعات ادبی و کتاب مقدس، ما در مورد نوع ادبیات، نوع ادبیاتی که با آن سروکار داریم و اینکه چگونه این موضوع بر نحوه خواندن و تفسیر متن تأثیر می‌گذارد، صحبت می‌کنیم.

ما هر روز در واقع تصمیمات و شناسایی‌های ژانری می‌گیریم، هرچند معمولاً این کار را به صورت شهودی طبیعی و ضمنی انجام می‌دهیم. هر بار که روزنامه‌ای را برمی‌دارید، به طور خودکار تا جایی که به نوع ادبیاتی که می‌خوانید و انتظاراتی که از متن دارید، هویت ژانری خود را تشخیص می‌دهید. و حتی اگر روزنامه می‌خوانید هنگام ورق زدن صفحات، تغییر ژانر می‌دهید، زیرا امیدواریم بخش کمیک را همانطور که بخش ورزشی را می‌خوانید، نخوانید، یا بخش ورزشی را همانطور که صفحه اول روزنامه یا تبلیغات پشت صفحه یا چیزی شبیه به آن را می‌خوانید، نخوانید.

بنابراین شما در شناسایی انواع مختلف ادبیات، ناخودآگاه تغییر ژانر می‌دهید. وقتی شما، وقتی نامه‌ای را برمی‌دارید و می‌خوانید یا می‌نویسید، وقتی شما، اگر من در حال تصحیح یک مقاله تحقیقاتی هستم، به طور ضمنی و شهودی یک شناسایی ژانر انجام می‌دهم، و این باعث ایجاد انتظاری از آنچه قرار است پیدا کنم و نحوه خواندن آن متن می‌شود. یا اگر کتابی را بردارید و آن شروع شود، به عنوان یک مثال بسیار کلاسیک و رایج، که معمولاً به عنوان ژانر مصور شناخته می‌شود، اگر من کتابی را بردارم و آن شروع شود، زمانی، می‌دانم چه نوع ژانری را می‌خوانم، و می‌دانم چه انتظاری داشته باشم، انتظار ندارم که نمرات بازی‌های بیسبال یا فوتبال را پیدا کنم.

من انتظار روایتی تاریخی از یک زندگی خاص، از ظهور یک تمدن خاص را ندارم. من قرار است چیزی را بخوانم که به آن افسانه می‌گویند، و هر بینش ارزشمندی که ممکن است در زندگی داشته باشد، آن را از این نظر خواهم خواند که این یک روایت تاریخی واقعی از افراد و رویدادهایی نیست که در تاریخ فضا و زمان رخ داده‌اند. نقد ژانر از بسیاری جهات برای درک اهمیت دارد، زیرا اغلب عدم درک صحیح از نوع صحیح ژانر ادبی می‌تواند منجر به سوء تفاهم یا سوء برداشت شود.

یک مثالی که دوست دارم بزنم این است که وقتی در اسکاتلند زندگی می‌کردیم، سخت‌ترین زمان را برای فهمیدن بازی کریکت داشتم و دلیلش این بود که مدام سعی می‌کردم آن را طبق قراردادهای و طبق قوانین بیسبال آمریکایی بفهمم. بارها و بارها، در فهمیدن اینکه چه اتفاقی دارد می‌افتد مشکل داشتم، چون نمی‌توانستم فراتر از درک خودم از بازی بیسبال آمریکایی بروم. همین امر در مورد فهمیدن ادبیات نیز صادق است.

دو استعاره‌ای که اغلب مورد استفاده قرار گرفته‌اند، هرچند ناقص هستند، اما دو استعاره‌ای که اغلب برای درک ژانر استفاده شده‌اند، ژانر ادبی است که اغلب با یک بازی مقایسه شده است. از نویسندگان و خوانندگان انتظار می‌رود که طبق قوانین بازی کنند. ژانر مانند یک بازی است، یک ژانر ادبی بسیار شبیه به یک بازی است، که در آن قوانین خاصی وجود دارد که هم نویسنده در تولید متن از آنها پیروی می‌کند و هم خواننده در خواندن و تفسیر متن از آنها پیروی خواهد کرد.

باز هم، درست مانند مشکل من با بازی کریکت بریتانیایی، به کارگیری قوانین نادرست برای فهم متن، اغلب در بهترین حالت منجر به سوء تفاهم می‌شود. بنابراین، همانطور که قوانین ژانر، نحوه انجام یک بازی را تعیین می‌کنند، وقتی صحبت از ژانر ادبی می‌شود، باید قوانین یا دستورالعمل‌های مناسب را برای خواندن، چه نوشتن و چه خواندن متن کتاب مقدس، به کار برد. با توجه به این موضوع، اشاره به نویسنده‌ای که متن را تولید می‌کند و خوانندگانی که آن را درک می‌کنند و می‌خوانند، استعاره دوم، استعاره قرارداد بوده است.

یعنی، نویسنده، هم نویسنده و هم خوانندگان، به توافقی می‌رسند. نویسنده در تولید یک نوع متن از قراردادهای خاصی پیروی می‌کند و سپس خواننده نیز در تلاش برای فهم و تفسیر متن، از آنها پیروی می‌کند. بنابراین، ژانر ادبی، فرآیند خواندن را هدایت می‌کند.

این بخشی از معنای متن و حس متن است، حس متن از برخی جهات با نحوه ارتباط متن تعیین می‌شود. ژانر ادبی به نحوه ارتباط متن و به یک معنا همان سوالاتی که از فرم‌های ادبی پرسیده می‌شود، مربوط می‌شود. به یاد داشته باشید که ما در مورد نقد فرم تا آنجا که به ساختار، ژانر و نیت آن مربوط می‌شود، صحبت کردیم.

این نوع سوالات اکنون از کل متن به عنوان یک کل ادبی، به عنوان یک ژانر ادبی پرسیده می‌شوند. همانطور که خواهیم دید، مشکل اصلی این است که تمدن‌های باستانی، جهان باستان ممکن است ژانرهای ادبی داشته باشند که بسیار متفاوت از ژانرهای ادبی ما باشند. به عبارت دیگر، ژانرهای ادبی که ما به طور شهودی

استفاده می‌کنیم، باید در مورد چگونگی درک ژانرهایی که در زمان ما وجود ندارند یا بسیار متفاوت از ژانرهای ادبی هستند که ما با آنها کار می‌کنیم، آگاهانه‌تر عمل کنیم.

یک ژانر ادبی را می‌توان به عنوان گروهی از آثار توصیف کرد که ویژگی‌های تکرارشونده‌ای از فرم، محتوا و عملکرد را به اشتراک می‌گذارند. یعنی، یک ژانر ادبی اثری است که می‌توانیم آن را به عنوان اثری که ویژگی‌های مشابهی را با سایر آثار به اشتراک می‌گذارد، شناسایی کنیم و آن ویژگی‌ها گروهی از آثار هستند که فرم و شکل مشابه، محتوای مشابه و عملکرد مشابهی را به اشتراک می‌گذارند. اما همچنین مهم است که تشخیص دهیم که آن ژانر ادبی فقط یک ابزار طبقه‌بندی نیست، بلکه چیزی است که به عنوان یک ابزار اکتشافی شناخته می‌شود.

یعنی، در تفسیر مفید است. طبقه‌بندی صرف یک اثر ادبی، جدا از درک تفاوت‌هایی که در خواندن و تفسیر آن ایجاد می‌کند، فایده‌ای ندارد. مثالی که دوست دارم در بعضی از کلاس‌هایم استفاده کنم، یک کمیک یا کارتون است که کسی در روزنامه پیدا می‌کند و از آنها می‌پرسد، مثلاً، برخی از ویژگی‌های آن چیست، ویژگی‌های صوری آن چیست؟ چه شکلی از این به شما نشان می‌دهد که این یک کمیک است؟ مثلاً، این واقعیت که یک سری فریم وجود دارد.

این یک دنباله نیست، یک دنباله نیست، فکر می‌کنم بعضی از کمیک‌ها یک تصویر واحد با یک توضیح هستند، اما بیشتر کمیک‌ها در یک سری فریم هستند. آنها نسبتاً اغراق‌آمیز هستند و گاهی اوقات ویژگی‌های آنها کاریکاتورهایی از انسان‌ها یا حیوانات دیگر یا چیزهایی از این قبیل است. و ویژگی دیگر این است که معمولاً یک حباب درون فریم‌ها وجود دارد که شامل صحبت‌های افراد مختلف در کمیک است.

و معمولاً، باز هم، اکثر دانش‌آموزان باید کمی مکث کنند و فکر کنند، اما در واقع می‌توانند یک کمیک را شناسایی کنند. آنها معمولاً این کار را به طور شهودی انجام می‌دهند. و همچنین متوجه می‌شوند که وقتی کسی یک کمیک می‌خواند، لزوماً رویدادی را که واقعاً اتفاق افتاده است به تصویر نمی‌کشد، اگرچه یک کارتون سیاسی می‌تواند این کار را انجام دهد.

اما رویدادها یا موقعیت‌ها یا واقعیت‌های واقعی در دنیای سیاست را به شیوه‌ای نسبتاً اغراق‌آمیز، تقریباً نمادین و استعاری به تصویر می‌کشد. اما وقتی یک کمیک می‌خوانیم متوجه می‌شویم که آنها اغلب برای ارائه کار می‌کنند، لزوماً به افراد و رویدادهای واقعی اشاره نمی‌کنند، اما ممکن است برای ارائه تفسیری از ...

واقعیت، جامعه و زندگی نیز به کار روند. اما آنها این کار را به شیوه‌ای انجام می‌دهند که طنز را برمی‌انگیزد و گاهی حتی به طرز طنزآمیزی برخی از عرف‌های جامعه را به سخره می‌گیرد.

بنابراین با کمی تأمل در مورد یک کارتون، معمولاً دانش‌آموزان می‌توانند دلایلی را که آن را به عنوان کارتون طبقه‌بندی می‌کنند و اینکه چگونه این امر بر نحوه خواندن و تفسیر آن تأثیر می‌گذارد، شناسایی کنند تا نشان دهند که ما هر روز هویت‌های ژانری ایجاد می‌کنیم. باز هم، مشکل در شناسایی و استفاده از ژانرهای باستانی و قراردادهای باستانی ژانر ادبی است، باید هدفمندتر بود. باید هویت‌های صریح‌تری ایجاد کرد، که همانطور که گفتم، وقتی با ژانرهایی از یک فرهنگ باستانی سروکار دارید که ممکن است با انواع ادبی مورد استفاده ما امروزه شباهت‌هایی داشته باشند یا نداشته باشند، دشوارتر می‌شود.

ژانرها، گونه‌های ادبی نیز باید هم به صورت افقی و هم به صورت عمودی درک شوند. یعنی، به صورت افقی، متن کتاب مقدس را می‌توان به عنوان متعلق به سایر انواع و ژانرهای ادبی از نوع خود خواند. یعنی، باز هم یک گونه ادبی گروهی از نوشته‌ها است که ویژگی‌های تکرارشونده مشابهی از نظر شکل، محتوا و عملکرد دارند.

بنابراین، یک متن کتاب مقدس به صورت عمودی در دسته‌ای از نوشته‌ها قرار می‌گیرد که به آن تعلق دارد و با آن مطابقت خواهد داشت. اما باید یک نوع ادبی را به صورت افقی نیز خواند، یعنی با پیروی از منطق و ساختار خاص خود. این بدان معناست که ژانر ادبی همیشه تمام مشکلات تفسیری را حل نمی‌کند.

به نظر من، کارکرد اصلی ژانر این است که به ما کمک کند تا در تفسیر، مسیر درست را پیدا کنیم. این یک نقطه ورود به متن است تا مطمئن شویم که از ابتدا درست آمده‌ایم. اما گاهی اوقات متن منطق و ساختار خاص خود را دارد و گاهی اوقات ویژگی‌های منحصر به فرد خود را که نیاز به تفسیر دارند و مستلزم درک این نکته هستند که توسل به ژانر، تمام مشکلات تفسیر را حل نمی‌کند.

باز هم، یک مثال این است که طبقه‌بندی ژانر ادبی کتاب مکاشفه، مشکل هزاره را حل نمی‌کند. ممکن است برخی از رویکردها به آن متن را رد کنند، اما در نهایت چگونگی خواندن آن متن را حل نمی‌کند. عوامل دیگری نیز وجود دارند که باید در نظر گرفته شوند.

منتقد ادبی، ای. دی. هیرش، از این به عنوان ژانر بیرونی و ژانر درونی یاد می‌کند، یعنی طبقه‌بندی ادبی که یک کتاب به آن تعلق دارد، یعنی آثار دیگری که به آن شباهت دارد، و سپس ژانر درونی، منطق و ساختار خود اثر

و چگونگی تأثیر آن بر نحوه خواندن ما. کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که به طور خلاصه برخی از ژانرهای ادبی و انواع ادبی عهد جدید عتیق را بررسی کنم، به ویژه بر این نکته تمرکز می‌کنم که چگونه این امر می‌تواند در تفسیر آن تفاوت ایجاد کند. در عهد عتیق، ما به طور خلاصه بر شعر، شریعت و پیشگویی تمرکز خواهیم کرد.

ما قبلاً در مورد روایت، تا جایی که به برخی از قراردادهای طرح و ساختار روایی و شخصیت‌پردازی مربوط می‌شود، صحبت کرده‌ایم. من زمان زیادی را صرف روایت نمی‌کنم. می‌خواهم چند نکته‌ی اضافی در مورد انجیل‌های عهد جدید بیان کنم، اما به شعر، شریعت و پیشگویی در عهد عتیق نگاهی خواهیم انداخت.

در عهد جدید، چند نکته در مورد ژانر انجیل، ژانر انجیل‌ها، متی، مرقس، لوقا و یوحنا، بیان خواهیم کرد، اما سپس بر رساله‌ها و سپس آخرین کتاب عهد جدید در کتاب مقدس، کتاب مکاشفه، تمرکز خواهیم کرد و دوباره بر ژانر و برخی از قراردادهای کلی و شاید برخی دستورات‌العمل‌های مختصر برای تفسیر تمرکز خواهیم کرد. اولین موردی که در عهد عتیق می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم شعر است، و در واقع شخصی که این فیلم را، را فیلمبرداری می‌کند، بسیار واجد شرایطتر از من است که اینجا بایستند. شاید باید جایم را با او عوض کنم اما کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که نه چندان بینش‌های شخصی خودم، بلکه بیشتر برخی از ویژگی‌های کلیدی شعر را که سایر آثار بر آن تمرکز دارند، خلاصه کنم و سپس به سراغ قانون خواهیم رفت.

شعر، اکثر بررسی‌های شعر، آنطور که من آن را درک می‌کنم، بر دو ویژگی تمرکز دارند، که باز هم من فقط وقت دارم به طور خلاصه، دردناک، به شیوه‌ای دردناک و مختصر به آنها اشاره کنم، و آن دو قرارداد مهم است، استفاده از توازی و استفاده از صنایع ادبی. توازی صرفاً یکی از ویژگی‌های شعر، شعر عبری است، جایی که سطرهای شعر در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند، و حتی بیشتر ترجمه‌های انگلیسی، اگر مزامیر یا امثال یا سایر ادبیات شاعرانه را بخوانید، شعر را به گونه‌ای طرح‌بندی و ساختار می‌دهند که توازی را نشان می‌دهد یعنی دو، معمولاً دو سطر، که بیشتر اوقات، به صورت موازی در کنار هم قرار می‌گیرند، و سطر دوم به نوعی معمولاً سطر اول را تعریف یا گسترش می‌دهد یا به نوعی توسعه می‌دهد. برای مثال، بدون اینکه خیلی در موردش بحث کنیم، فقط برای اینکه یک مثال از این موضوع بزنم، در امثال باب ۹ و آیه ۱۰ می‌بینیم، و کلی مثال‌های دیگر هم هست، باب ۹ و آیه ۱۰، ترس از خداوند، یکی از معروف‌ترین جملات در امثال، ترس از خداوند آغاز حکمت است، و شناخت خدای قدوس، فهم است، و توجه کنید که این دو سطر به موازات هم قرار گرفته‌اند، سطر دوم به نوعی سطر اول را که در کنار آن قرار گرفته، بسط می‌دهد یا بسط می‌دهد یا از هم جدا می‌کند.

بنابراین یکی از چیزهایی که باید در خواندن شعر با آن سر و کار داشت، به خصوص آنهایی که با شعر آشنا هستند و عمدتاً با ریتم صدا و صداهای قافیه‌دار در انتهای سطرها یا چیزی شبیه به آن کار می‌کنند، این است که شاید کارهای دیگری انجام شده باشد که من از آنها آگاه نیستم، اما تا آنجا که من می‌دانم، موازی‌سازی، عبری تا جایی که به صداهای قافیه‌دار یا موازی با صداها مربوط می‌شود، کارساز نیست. اگرچه گاهی اوقات همانطور که گفتیم، یکی از ویژگی‌های شعر این است که ممکن است ویژگی‌های ساختاری دیگری نیز وجود داشته باشد، مانند اینکه گاهی اوقات آیات خاصی با حرف اول الفبای عبری شروع می‌شوند که شما را از کل الفبای عبری عبور می‌دهد، چیزی که بدیهی است در ترجمه انگلیسی از دست خواهد رفت. اما اولین چیزی که باید از آن آگاه باشید، ویژگی موازی‌سازی است و بهترین چیزی که فکر می‌کنم، بهترین توصیه‌ای که می‌توانم بکنم این است که با کسی که متخصص شعر عبری است صحبت کنید یا آثار افرادی مانند آدلا برلین یا رابرت آلترا را بخوانید، و برخی از متون هرمنوتیکی گاهی اوقات کار بسیار خوبی در معرفی موازی‌سازی عبری در شعر به شما انجام می‌دهند.

اما باز هم، نحوه‌ی ساختار آن اغلب بر اساس دو سطر است که در کنار هم قرار می‌گیرند، سطر اول به روش‌های مختلف، و گاهی اوقات محققان دسته‌هایی مانند موازی‌سازی متضاد یا موازی‌سازی مترادف را با برچسب‌های مختلف ایجاد کرده‌اند، اگرچه دیگران این دسته‌ها یا اینکه آیا این دسته‌ها معتبر هستند یا خیر را زیر سوال برده‌اند. اما نکته‌ی اصلی این است که با موازی‌سازی و نحوه‌ی عملکرد آن آشنا شوید، اینکه چگونه یک سطر برای گسترش یا تأثیر یا توضیح سطر قبل از خود عمل می‌کند. ویژگی مهم دیگر شعر، شعر عبری، چه در مزامیر و چه در امثال، به ویژه مزامیر، حتی ادبیات نبوی اغلب در قالب شعری ریخته می‌شود.

ویژگی دیگر، آرایه‌های ادبی است، و در درجه اول آنچه که اغلب به عنوان تشبیه یا استعاره شناخته می‌شود، چیزی است که گفته می‌شود شبیه چیز دیگری است یا به سادگی چیزی چیز دیگری است. به عنوان مثال وقتی از خدا به عنوان صخره یا قلعه یا برج یاد می‌شود، یا در مزمور ۱۱۹ آیه ۱۰۵، به عنوان یک مثال، کلاسیک، کلام تو چراغی برای پاهای من است، این کلمه به نوعی با یک چراغ مقایسه می‌شود. یا مثال دیگر، به اولین مزمور نگاه کنید، بلافاصله با برقراری ارتباط از طریق استعاره و آرایه‌های ادبی آغاز می‌شود.

بنابراین مزمور ۱ با این جمله آغاز می‌شود: خوشا به حال کسی که در مشورت شیران گام بر نمی‌دارد، در راه گناهکاران نمی‌ایستد، در مجلس مسخره‌کنندگان نمی‌نشیند، بلکه خوشی او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند. او مانند درختی است که در کنار زهرهای آب کاشته شده و میوه خود را در

فصل خود می‌دهد، برگ‌هایش پژمرده نمی‌شود، هر کاری که می‌کند، ثمر می‌دهد، اما شیرین مانند گاهی نیستند که باد آنها را پراکنده می‌کند. و من خواندن را در اینجا متوقف می‌کنم، اما توجه کنید که چگونه مزمن‌نویس از عرف گفتار مجازی، به ویژه استعاره یا آنچه گاهی اوقات تشبیه نامیده می‌شود، استفاده می‌کند.

آنچه این نشان می‌دهد، اساساً استعاره یا صور بیان از کنار هم قرار دادن دو چیزی است که معمولاً به هم مربوط نیستند، مانند توضیح یک مرد یا یک شخص بر اساس یک درخت. این نوع کنار هم قرار دادن دو چیزی که با هم جور در نمی‌آیند، نوعی ناهماهنگی ایجاد می‌کند. بنابراین می‌توان پرسید که این کنار هم قرار دادن چه نوری بر معنایی که سعی در انتقال آن دارد، می‌افکند؟ بنابراین، دوباره، وقتی نویسنده خدا را با یک صخره مقایسه می‌کند، یا وقتی صالحان را با درختی که میوه می‌دهد و برگ‌هایش پژمرده نمی‌شود مقایسه می‌کند، چه چیزی از کنار هم قرار دادن دو چیزی که معمولاً به هم مربوط نیستند و معمولاً با هم جور در نمی‌آیند، منتقل می‌شود؟ یا به عنوان مثال، مزمن‌نویس فصل ۵۷ و آیه ۴. نویسنده در مزمن‌نویس فصل ۵۷ و آیه ۴ می‌گوید، من در میان شیرها هستم، در میان حیوانات درنده خوابیده‌ام.

حالا، اگر همین‌جا متوقف شوم، آیا این نویسنده جایی در جنگل است؟ یا در باغ وحش است؟ یا کجای این ماجرا؟ اما اگر جلوتر بروید، می‌گویید، مردانی که دندان‌هایشان نیزه و تیر است، و زبان‌هایشان شمشیرهای تیز بنابراین به جای اشاره به حیوانات فیزیکی که خود را در میان آنها می‌یابد، به نظر می‌رسد که دشمنانش را توصیف می‌کند. و بنابراین می‌توان پرسید، تأثیر کنار هم قرار دادن دشمنان انسانی نویسنده با جانوران و حیوانات وحشی و حیوانات چیست؟ چه تأثیری دارد؟ چه معنایی یا معنایی با کنار هم قرار دادن دو چیزی که معمولاً به هم تعلق ندارند، منتقل می‌شود؟ اوه، سه نکته در مورد آن می‌توان گفت.

اولاً، مشکل این است که اغلب، اغلب نویسندگان کتاب مقدس ممکن است از استعاره‌هایی استفاده کنند که برای ما ناآشنا هستند و ما در جامعه مدرن امروزی از آنها استفاده نمی‌کنیم. بنابراین، یک بار دیگر، تلاش برای قرار دادن متن در بستر تاریخی آن ضروری است تا شاید بتوان قدرت استعاره را درک کرد. ثانیاً، استعاره‌ها هستند و گفتار مجازی به همان اندازه که از نظر جذابیت فکری اهمیت دارد، از نظر جذابیت احساسی نیز مهم است.

خیلی اوقات ما استعاره می‌بینیم، به خصوص گاهی اوقات فکر می‌کنم مفسران انجیلی به طور خاص در این مورد مقصر هستند، استعاره‌ها را صرفاً به عنوان ظروفی برای برخی حقایق گزاره‌ای الهیاتی می‌بینند، بدون اینکه تشخیص دهند که استعاره به همان اندازه که جنبه فکری و عقلانی دارد، به دلیل جذابیت احساسی آن نیز

وجود دارد. به عنوان مثال، وقتی مزمورنویس خوانندگان خود را با حیوانات وحشی که او را احاطه کرده‌اند و آماده بلعیدن او هستند مقایسه می‌کند، مطمئناً تأثیری بر خواننده می‌گذارد که بسیار فراتر از توصیف ساده‌تر دشمنان من آماده حمله هستند یا چیزی شبیه به آن است. بنابراین استعاره‌ها به دلیل جذابیت احساسی آنها مهم هستند.

دوم، استعاره‌ها خواننده را به مشارکت دعوت می‌کنند. به نظر من، یکی از تأثیرات استعاره و زبان مجازی، این است که خواننده را به مشارکت، مشارکت فعال، دعوت می‌کند تا با تخیل خود این استعاره را درگیر کند و بپرسد، نکته اصلی مقایسه چیست؟ کنار هم قرار دادن این دو چیز که معمولاً به هم تعلق ندارند، چه تأثیری دارد؟ استعاره طیف وسیعی از ارتباطات ممکن را باز می‌کند که خواننده را به کاوش در آنها دعوت می‌کند. اما نکته آخر، نکته آخری که باید در مورد استعاره گفت این است که متأسفانه اغلب ترجمه‌های انگلیسی قادر به انتقال کامل نیروی استعاره نیستند، به خصوص اگر استعاره‌ای داشته باشید.

یکی از مشکلات، باز هم این است که اگر من استعاره‌ای در متن کتاب مقدس داشته باشم که نامفهوم باشد یا در زبان مقصد در ترجمه مدرن رایج نباشد، این مشکل ایجاد می‌کند. آیا باید استعاره دیگری انتخاب کنم؟ آیا آن را توضیح دهم، که در این صورت ویژگی‌های مهمی را از دست می‌دهم؟ آیا باید توضیح دهم، اگر استعاره به خصوص اگر قرار است خواننده را به بررسی ارتباطات احتمالی دعوت کند، توضیح ساده استعاره ممکن است تعداد کارهایی را که می‌تواند انجام دهد محدود کند، چه؟ بنابراین، من آن را به همین جا موقوف می‌کنم.

اما همانطور که گفتم، در شعر، دو چیز، حداقل یکی از مواردی که باید به آن پرداخته شود، توازی است که معمولاً به عنوان یک ویژگی مهم ادبیات شاعرانه، توازی عبری، و سپس استفاده از صنایع ادبی، استعاره‌ها و تشبیهات و مواردی از این قبیل شناخته می‌شود. دومین نوع ادبی در عهد عتیق که می‌خواهم به طور خلاصه در مورد آن صحبت کنم، قانون یا زبان حقوقی ادبیات حقوقی اسرائیل است. اولین چیز، نکته مهمی که فکر می‌کنم باید در مورد قانون یا ادبیات حقوقی درک شود، این است که باید در چارچوب آموزش و تنظیم زندگی قوم خدا در رابطه عهدی که او با قوم خود برقرار کرده است، درک شود.

به عبارت دیگر، مطالب حقوقی، مطالب قانونی در عهد عتیق، خواسته‌های شخصی خدای پیمانی است که با لطف با قوم خود وارد رابطه شده است. به عبارت دیگر، اولین چیزی که برای اکثر مفسران مدرن، به ویژه برخی از ما که، برخی از شما که ممکن است نداشته باشید، و ممکن است برای اولین بار به سراغ متون حقوقی در عهد عتیق برویم، این است که متوجه شوند این صرفاً چیزی نیست که برخی از ما ممکن است آن را به

عنوان فهرستی از قوانین یا مقررات یا، یا، یا خواسته‌های قانونی که به طور دلخواه بر خوانندگان تحمیل می‌شود، در نظر بگیریم. اما درک این نکته مهم است که این متون از رابطه پیمانی خدا که او با قوم خود وارد می‌کند، سرچشمه می‌گیرد.

محققان حداقل دو نوع شریعت را شناسایی کرده‌اند. چیزهای بسیار دیگری هم می‌توان گفت. و باز هم، یکی از بهترین کارهایی که می‌توانید انجام دهید، خواندن آثاری است که در مورد انواع مختلف شریعت و نحوه عملکرد آنها، به ویژه در زندگی قوم خدا، اسرائیل، بحث می‌کنند.

یک نوع قانون اغلب به عنوان قانون کاروانیستی شناخته می‌شود و اساساً از ساختار اگر-آنگاه پیروی می‌کند. یعنی بخش اگر شرایط یا مسئله یا پرونده را تصریح می‌کند. و سپس بخش آنگاه، مجازات یا عواقب یا نحوه برخورد قانونی با آن پرونده است.

بنابراین اگر چنین اتفاقی بیفتد، کاری که باید انجام دهید این است. یک نمونه از آن در خروج، فصل ۲۱ یافت می‌شود. باز هم، نمونه‌های زیادی وجود دارد که می‌توانیم به آنها اشاره کنیم، اما من فقط از نزدیک به ابتدا شروع می‌کنم.

فصل ۲۰، ده فرمان را بیان می‌کند و ما از آن برای نشان دادن نوع دیگری از قانون استفاده خواهیم کرد. اما فصل ۲۱، در اینجا یک مثال، آیه دوم، آورده شده است، اگر یک غلام عبری بخرید، او باید شش سال به شما خدمت کند، اما در سال هفتم، بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای آزاد خواهد شد. بنابراین بخش «اگر» - اگر یک غلام عبری بخرید - مورد یا مسئله است و بقیه آن این است که چگونه باید با این پرونده برخورد شود و چگونه باید از نظر قانونی با آن رفتار شود.

یا دوباره، آیات ۱۸ و ۱۹، اگر مردانی با هم دعوا کنند و یکی با سنگ یا مشت دیگری را بزند و او نمیرد، بلکه در رختخوابش محبوس شود، این بخش «اگر» قضیه است، پس آن که در آیه ۱۹ است، مجازات قانونی یا نحوه برخورد با این قضیه است. آیه ۱۹، پس کسی که ضربه را زده است اگر دیگری بلند شود و با عصایش بیرون برود، مسئول نخواهد بود. با این حال، او باید به مرد مجروح غرامت از دست دادن وقتش را بپردازد و مطمئن شود که او کاملاً شفا یافته است.

و باز هم، تعدادی وجود دارد، به خصوص خروج ۲۱، که می‌توانید در طول فصل بخوانید، و تعدادی از آن نوع قوانینی وجود دارد که محققان آنها را قوانین کاروانیستی می‌نامند که با آن ساختار می‌یابند. نوع دوم قوانینی

که محققان مرتباً به آن توجه می‌کنند، قوانینی است که محققان عهد عتیق اغلب به آن توجه می‌کنند، که قوانین قطعی نامیده می‌شوند، که دستورات قطعی‌تری هستند. به سادگی، شما این کار را انجام خواهید داد.

یک مثال خوب از آن، ده فرمان، یعنی ده فرمان در خروج فصل ۲۰ است. پس تو نباید خدایان دیگری قبل از خود داشته باشی. نباید برای خود بت بسازی.

نام خداوند را بی‌احترامی مکن. روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار. قتل مکن.

زنا نکن. دزدی نکن. بنابراین ده فرمان نمونه‌ای از قوانین قطعی و بدیهی هستند، صرفاً فرامین قطعی.

بنابراین با توجه به این موضوع، احتمالاً چه چیزی بیشتر مورد توجه است که چگونه مطالب حقوقی عهد عتیق را تفسیر می‌کنیم، به خصوص اینکه چگونه برای قوم خدا و برای مسیحیان امروز اعمال می‌شود؟ و باز هم، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که حداقل برخی از جنبه‌های مهم را به طور خلاصه بیان کنم. چیزهای زیادی برای گفتن وجود دارد و من فقط می‌توانم به طور خلاصه این اصول را شرح دهم. اما اول از همه، فکر می‌کنم اولین ویژگی مهم برای درک قانون، مانند هر اثر ادبی دیگر، درک زمینه اعطای قانون، به ویژه خروج فصل 20 و آیات 1 و 2 است. قبلاً گفته‌ایم که باید قانون را در زمینه ورود لطف‌آمیز خدا به رابطه پیمان با قوم خود درک کنیم.

بنابراین، شریعت تصریح می‌کند که خداوند از قوم خود در چارچوب آن رابطه‌ی عهد چه انتظاری دارد. بنابراین، ما باید با درک زمینه‌ی اعطای شریعت شروع کنیم. خروج، فصل ۲۰ و آیات ۱ و ۲، و خداوند تمام این سخنان را در آیه‌ی ۲ از خروج ۲۰ درست قبل از دادن به اصطلاح ده فرمان بیان کرد.

او می‌گوید، من خداوند، خدای تو هستم که تو را از مصر، از سرزمین بردگی بیرون آوردم. من فکر می‌کنم این زمینه را برای اعطای شریعت فراهم می‌کند، زیرا شریعت در پاسخ به تدبیر مهربانانه‌ی خدا در رهایی قومش از مصر به اسرائیل داده شد. یعنی، شریعت برای حفظ این رابطه با خدایی که آنها را رهایی داده و با نجاتشان از مصر آنها را برکت داده بود، داده شد.

حال، این قانون به گونه‌ای داده شده است که اسرائیل به آن پاسخ خواهد داد و در پرتو آن زندگی خواهد کرد. دوم، به نظر من، درک این قانون در پرتو زمینه تاریخی اصلی آن، به همان روشی که با هر ادبیات دیگری برخورد می‌کنیم، مهم است. یعنی، درک پیشینه فرهنگی تاریخی قوانین مختلف.

مثلاً، برای مثال، فقط یک مثال کوتاه برایتان می‌زنم، چرا در لاویان ۱۹، آیات ۲۷ و ۲۸، شریعت موسی خالکوبی را ممنوع می‌کند؟ چرا کوتاه کردن ریش و چیزهایی از این قبیل را ممنوع می‌کند؟ پس اگر فردا از خواب بیدار شوم و ریشم را بتراشم یا کوتاه کنم، آیا شریعت موسی را نقض کرده‌ام؟ اگر یک یا چند خالکوبی دارید، آیا شریعت موسی را نقض کرده‌اید؟ مانند هر متن کتاب مقدس دیگری، مهم است که قوانین را در چارچوب فرهنگی تاریخی خود قرار دهیم. یک توضیح رایج برای این متن این است که آنچه لاویان ۱۹ ممنوع می‌کند ارتباط اسرائیل، قوم خدا، با برخی از اعمال مذهبی و مذهبی کاهنان بت‌پرست است. بنابراین لازم است که قوانین را در بستر فرهنگی تاریخی اصلی خود قرار دهیم تا بررسی کنیم که آنها چه کاری انجام می‌دادند و چرا داده شدند.

سومین، باز هم خیلی سریع، اصل سوم، به ویژه از نظر کاربرد، این است که آیا با درک زمینه فرهنگی تاریخی اصلی، باید پرسید که پس نیت واقعی این قانون چیست؟ چرا به نظر می‌رسد که چنین قانونی داده شده است؟ به نظر می‌رسد اصل محرک اصلی که باعث ایجاد این قانون می‌شود چیست؟ به عنوان مثال همانطور که گفتیم، خالکوبی در لاویان فصل ۱۹، ممکن است هدف، اجتناب از اعمال مذهبی بت‌پرستانه باشد. به طوری که امروزه، معمولاً به نظر نمی‌رسد خالکوبی با اعمال مذهبی بت‌پرستانه کاهنان مرتبط باشد. بنابراین می‌توان بدون نقض قانون موسی، خالکوبی کرد.

بنابراین ما باید به دنبال راه‌های دیگری در جامعه و فرهنگ خودمان باشیم که در آن‌ها ممکن است در معرض خطر نقض نیت این فرمان باشیم، مبنی بر اینکه قوم خدا از ارتباط و مشارکت در آیین‌ها و اعمال مذهبی بت‌پرستانه خودداری کنند. یا به عنوان مثال، فرمان دیگری را در نظر بگیرید که در مواد قانونی اسرائیل، زندگی اسرائیل، یافت می‌شود و در آن در چند جا به اسرائیل دستور داده شده است که محصول خود را تا انتهای مزرعه درو نکند، بلکه مقداری از آن را باقی بگذارد. باز هم، من فکر می‌کنم نیت واقعی این است که این اساساً نوعی از سیستم رفاهی اسرائیل بود که می‌توانیم بگوییم بخشی از آن بود.

این راهی بود برای اینکه مقداری از محصول بماند تا فقرا بتوانند برای جمع‌آوری به مزارع بیایند، که این همان چیزی است که مثلاً در کتاب روت می‌بینید. بنابراین، به بنی اسرائیل دستور داده شده بود که کسانی که محصول داشتند، مقداری از آن را به عنوان راهی برای حمایت و تأمین فقرا، آماده بگذارند. بنابراین، دوباره، باید بررسی کنیم که با توجه به این هدف از این قانون، در روزگار ما، این چه شکلی می‌تواند باشد؟ در روزگار ما معمولاً اجازه نمی‌دهیم افراد از مزارع ما عبور کنند.

این روش معمول یا قابل قبولی برای غذا دادن به فقرا نیست. آنها معمولاً به مزارع کشاورزان نمی‌روند، هرچند ممکن است این اتفاق بیفتد، اما معمولاً برای جستجوی یا یافتن غذا به مزارع نمی‌روند. ممکن است جاهای دیگری مانند انبارهای غذا یا چیزی شبیه به آن وجود داشته باشد.

بنابراین باید از خود پرسیم که امروزه چگونه به فقرا اهمیت می‌دهیم و باید بدهیم؟ قوم خدا چگونه باید نگرانی خود را نسبت به فقرا در داخل کلیسا و همچنین خارج از کلیسای قوم خدا نشان دهند؟ باز هم، معمولاً این کار با اجازه دادن به مردم برای خوشه‌چینی در مزارع ما انجام نمی‌شود، به خصوص اگر شما کشاورز یا دامدار نباشید یا اگر محصولی را پرورش ندهید که برای مصرف انسان خوراکی و مناسب باشد. بنابراین، دوباره به این دستور نگاه می‌کنم و می‌پرسم که به نظر می‌رسد نیت واقعی چیست؟ به نظر می‌رسد نیت این دستور چیست؟ چه چیزی را می‌خواهد منتقل کند؟ و سپس می‌پرسم که این در جامعه معاصر من چگونه می‌تواند باشد؟ چگونه می‌توانم آن نیت واقعی را در روزگار و فرهنگ خود محقق کنم؟ یک مورد آخر، باز هم، که فقط توانستم خیلی مختصر به آن اشاره کنم، فکر می‌کنم بسیار مهم است و این بر درک من از رابطه بین عهد عتیق و جدید تأثیر می‌گذارد، اینکه در نهایت عهد عتیق اوج و تحقق خود را در عهد جدید و در وحی عهد جدید در شخص عیسی مسیح می‌یابد. بنابراین در نهایت، من فکر می‌کنم تفسیر هر متنی باید با این پرسش پایان یابد که چگونه آن متن در ارتباط با کل بافت عهد عتیق و جدید قرار می‌گیرد، که در حال حاضر، دو عهد، عهد عتیق و جدید، را در یک رابطه الهیاتی رستگاری‌بخش قرار می‌دهد.

بنابراین، منظور از این حرف، نکته چهارم است. در نهایت، باید درک کنیم که شریعت چگونه در پرتو تحقق آن در شخص عیسی مسیح، امروزه برای ما اعمال می‌شود. این کار گاهی اوقات بسیار دشوار است و من وقت ندارم که به برخی از سوالات مربوط به آن پردازم، اما به نظر من یکی از متون کلیدی، متی فصل ۵ و آیه ۱۷ برای درک چگونگی اعمال شریعت برای قوم خدا است، جایی که عیسی می‌گوید: «من نیامده‌ام تا شریعت را لغو کنم.» این درست در ابتدای موعظه بالای کوه است.

عیسی می‌گوید، من نیامده‌ام تا شریعت را لغو کنم، بلکه آمده‌ام تا آن را به انجام برسانم. به نظر من، منظور عیسی از به انجام رساندن شریعت، در درجه اول این نیست که او آمده است تا از آن اطاعت کند، هرچند در واقع او این کار را می‌کند، بلکه این کلمه را باید با توجه به نحوه استفاده متی از «به انجام رساندن» در فصل‌های قبلی فهمید، جایی که او اغلب از «به انجام رساندن» برای نشان دادن اینکه چگونه زندگی و آموزه‌های عیسی چیزی را در عهد عتیق به انجام می‌رساند یا به کمال می‌رساند، استفاده می‌کند. زندگی عیسی

شخص او، آموزه‌های او هدفی است که عهد عتیق به آن اشاره می‌کند، به این صورت که هدف سرانجام فرا رسیده است، و سپس می‌توان دید که عیسی آن را به اتمام می‌رساند یا تکمیل می‌کند.

بنابراین، وقتی من آن را در نظر می‌گیرم، وقتی عیسی در متی ۵:۱۷ می‌گوید، من نیامده‌ام تا شریعت را منسوخ کنم، من به انجام رسیده‌ام، در درجه اول آنچه عیسی می‌گوید این است که شخص و تعالیم من، نیت و هدف واقعی شریعت عهد عتیق است. در آن عیسی، در آن شریعت به چیزی بزرگتر اشاره می‌کند، اکنون که عیسی آمده است، تعالیم و خدمت او، زندگی او، اکنون می‌توان دید که شخص او شریعت را به انجام می‌رساند. بنابراین، به عنوان مسیحیان، وقتی به شریعت عهد عتیق نگاه می‌کنیم، نه تنها این سوال را می‌پرسیم که به نظر می‌رسد نیت واقعی شریعت چیست، بلکه وقتی عهد جدید را می‌خوانیم، به نظر می‌رسد که مسیح چگونه شریعت را به انجام می‌رساند؟ فقط برای، و چه، تا شریعت عهد عتیق به طور کامل برای مسیحیان اعمال شود، اما فقط از دریچه چگونگی تحقق آن در شخص عیسی مسیح.

برای اینکه دوباره چند مثال خیلی سریع برایتان بزنم، مثال اول، مثلاً سیستم قربانی عهد عتیق، قربانی کردن هدایا و حیوانات، قربانی‌های گناه که در لایوان به آنها اشاره شده است و غیره است. اینها را می‌توان به عنوان تحقق یافته دید، یا سیستم قربانی، می‌توانیم با اعتماد به عیسی مسیح، که اکنون قربانی نهایی یک بار برای همیشه است که به طور کامل انجام شده است، از آن اطاعت کنیم و آن را رعایت کنیم. بنابراین سیستم قربانی در عهد عتیق در عیسی مسیح، یک بار برای همیشه قربانی، تحقق می‌یابد و ما با اعتماد به فداکاری عیسی مسیح برای نجات و گناه خود، همچنان از قانون عهد عتیق اطاعت می‌کنیم و آن را رعایت می‌کنیم.

مثال دیگر، خیلی سریع، کمی بحث‌برانگیزتر است، زیرا مستقیماً از ده فرمان، به اصطلاح ده فرمان، می‌آید و آن فرمان سبت است، که در آن از اسرائیل خواسته شد تا سبت را نگه دارد، روز هفتم، سبت را رعایت کند و شروط مختلفی که پیرامون آن مطرح شد، در مورد چگونگی انجام این کار توسط اسرائیل، و حتی برخی از مجازات‌های عدم انجام آن، وجود داشت. با این حال، جالب است که این سوال را بپرسیم، پس قوم خدا امروز چگونه سبت را رعایت می‌کنند؟ آیا ما این کار را با رعایت شنبه یا روز هفتم یا با رعایت روز دیگری انجام می‌دهیم؟ آیا یکشنبه اکنون سبت مسیحی است؟ آیا روز سبت به یکشنبه منتقل شده است، به طوری که اکنون باید با یکشنبه همانطور رفتار کنیم که اسرائیل با روز سبت رفتار می‌کرد؟ یا، فکر می‌کنم وقتی دوباره فصل ۳ و ۴ عبرانیان را می‌خوانید، فکر می‌کنم نویسنده به روشنی می‌گوید که ما یک بار دیگر سبت را با استراحت در عیسی مسیح و اعتماد به عیسی مسیح برای نجات خود، نه با رعایت یک روز جداگانه خاص، به

جا می آوریم. فکر می کنم ما معمولاً یکشنبه‌ها به دلایل مختلفی برای عبادت دور هم جمع می شویم، به نظر من، غیر از حفظ روز سبت.

حال، این بدان معنا نیست که برخی ممکن است هنوز روزها یا دوره‌های استراحت را انتخاب نکنند، و مطمئناً این هنوز توصیه خوبی است، اما وقتی عبرانیان ۳ و ۴ را می خوانم، در درجه اول متوجه می شوم که نیت واقعی یا دستور رعایت سبت، در درجه اول در شخص عیسی مسیح و نجات عهد جدید که او به ارمغان می آورد، محقق می شود، به طوری که ما اکنون سبت را در درجه اول با اعتماد به مسیح حفظ می کنیم. اکنون، می توانیم این سوال را به شماره سه برگردانیم، نیت واقعی این قانون چیست؟ و این ممکن است ما را به رعایت دوره‌های استراحت و اجرای دوره‌های استراحت در زندگی خود سوق دهد، اما فکر می کنم عهد جدید واضح است که در درجه اول مسیحیان سبت را با نگاه به آن از نظر چگونگی تحقق آن در شخص عیسی مسیح حفظ می کنند. چیزهای بیشتری می توان در مورد قانون گفت، و بسیار پیچیده‌تر از فقط چند نکته‌ای است که من مطرح کردم، اما امیدوارم حداقل اشتباهی شما را برای بررسی متون حقوقی عهد عتیق و ارائه برخی دستورات عمل‌ها برای خواندن و به کارگیری و تفسیر آن در امروز، تحریک کرده باشم.

آخرین ژانر ادبی در عهد عتیق که می خواهیم به طور خلاصه به آن پردازم، ادبیات نبوی است که باز هم بخش بزرگی از مطالب عهد عتیق را تشکیل می دهد و در ابتدا باید چند نکته را در مورد نوع ادبیاتی که نبوت نامیده می شود، بیان کنم. درک این نکته مهم است که حداقل در دنیای مدرن ما، اکثر مردم، نه تنها مسیحیان و نه فقط مسیحیان، بلکه حتی خارج از حلقه‌های مسیحی و خارج از کلیساهای ما، مردم جهان اغلب نبوت را با فالگیری یا کف‌بینی یا چیزی شبیه به آن مرتبط می دانند. بنابراین نبوت در درجه اول به سادگی گفتن آینده یا پیش‌بینی یا پیش‌بینی وقایع در آینده است، معمولاً در پاسخ به، صرفاً در پاسخ به شیفگی ما به آینده یا پرسشی مبنی بر اینکه می خواهیم بدانیم در آینده چه اتفاقی برای من خواهد افتاد.

اغلب این را به ویژه در ادیان یونانی-رومی می دیدیم، یعنی کسی اغلب با سوالات مختلف به مکانی به نام اوراکل می رفت و در مورد آن سوالات با خدایان مشورت می کرد، اغلب از طریق یک کاهن یا مترجم، و آن کاهن یا مترجم سپس یک اوراکل را به عقب برمی گرداند یا پیشگویی‌ای را بیان می کرد که به سوالاتی مانند اینکه اگر به جنگ بروم، آیا پیروز خواهم شد؟ یا باید این یا آن کار را انجام دهم؟ آیا باید با این شخص ازدواج کنم؟ پاسخ می داد. فرد این را به خدایان می گفت و خدا با پاسخی پاسخ می داد. بنابراین ما اغلب پیشگویی در عهد عتیق و کتاب مقدس را نوعی فالگیری می دانیم، نگاه کردن به یک گوی بلورین برای دیدن آنچه که قرار است سال‌ها، ماه‌ها یا حتی قرن‌ها بعد اتفاق بیفتد. با این حال، درک این نکته مهم است که حداقل در عهد عتیق

پیشگویی، همانطور که یکی از محققان عهد عتیق آن را توصیف کرده است، چیزی بود که او آن را مجری عهد می‌نامید.

کسی که وقتی اسرائیل شروع به انحراف از تعهدات خود کرد و به عنوان مثال، شروع به لغزش به بت‌پرستی و اعمال بت‌پرستانه کرد، خداوند اغلب پیامبری را برمی‌انگیخت تا تعهدات عهد خود را به اسرائیل یادآوری کند، و آنها را از خطرات هشدار دهد یا حتی مجازاتی را که اکنون به دلیل عدم رعایت تعهدات عهد رخ خواهد داد ابلاغ کند. بنابراین، پیامبران فقط از هوا بر نمی‌خیزند تا کنجکاو کسی را که می‌خواهد بداند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، ارضا کنند، بلکه پیامبران عهد عتیق مجریان عهد یا کسانی بودند که خداوند آنها را برانگیخت تا با اسرائیل صحبت کنند، تعهدات عهد خود را به آنها یادآوری کنند و آنها را از خطرات لغزش به بت‌پرستی هشدار دهند یا حتی وقتی این کار را کردند، داوری را بر آنها اعلام کنند، و همچنین با سایر ملت‌های بت‌پرست نیز داوری را اعلام کنند. این امر منجر به تمایز بسیار رایج و محبوبی شده است که در تعدادی از کتاب‌های درسی تفسیری یا هرمنوتیکی خواهید یافت، تمایزی بین پیشگویی و پیشگویی، که در آن پیشگویی به معنای انتقال یک پیام است، پیشگویی پیامی به خوانندگان در مقابل پیشگویی، که به معنای پیش‌بینی چیزی است که قرار است در آینده اتفاق بیفتد.

پیشگویی عهد عتیق معمولاً شامل هر دو در نظر گرفته می‌شود، اما بیشتر بر مورد اول تمرکز دارد، یعنی باز هم پیامبران عمدتاً برای انتقال پیام به خوانندگان هستند، حتی زمانی که آینده را پیشگویی می‌کنند، این کار به روشی است که به موقعیتی که خوانندگان در آن قرار می‌گیرند مرتبط است و به آن می‌پردازد. در مورد پیشگویی به طور کلی، فقط برای اینکه شما را از این واقعیت آگاه کنم، اما باز هم بهترین کاری که می‌توانید انجام دهید خواندن آثار دیگری است که به ادبیات نبوی و چستی و نحوه عملکرد و نحوه خواندن آن می‌پردازند، اما چیزی که در متون نبوی خواهید یافت این است که اغلب اشکال مختلف دیگری را که در متن نبوی استفاده شده است، خواهید یافت. ما قبلاً در مورد یکی از آنها صحبت کرده‌ایم، روایت فراخوان تحت نقد فرم، یک شکل ادبی که به نظر می‌رسد از نیاز به مشروعیت بخشیدن به پیام پیامبر و فراخوان او برای مشروعیت بخشیدن به هر چیز دیگری که قرار است بگوید، ناشی شده است، و اغلب این به شکل رویارویی خدا با پیامبر و مأموریتی بود که با اعتراض پیامبر و به دنبال آن پاسخ خدا و سپس معمولاً یک وعده و یک نشانه نیز همراه بود.

همه اینها عناصر مکرر روایت دعوت نبوی هستند. انواع دیگری از اشکال وجود دارد که به نظر می‌رسد یک شکل رایج، یک شکل سبک‌مند هستند که در ادبیات نبوی یافت می‌شوند، مانند آنچه که اغلب به عنوان

پیشگویی‌های وای نامیده می‌شود، متنی که با وای بر هر کسی شروع می‌شود و سپس گاهی اوقات دلیل وای را بیان می‌کند. معمولاً پیشگویی‌های وای گاهی اوقات به عنوان برگرفته از نوحه‌های تشییع جنازه یا مرثیه‌های تشییع جنازه دیده می‌شوند، اما در متن عهد عتیق از آنها برای سوگواری برای داوری که اکنون بر اسرائیل یا ملت‌ها به دلیل گناهانشان نازل می‌شود، استفاده می‌شود.

بنابراین اغلب با عبارت «وای بر کسی» یا «وای بر کسی» مواجه می‌شوید و سپس دلیل آن را بیان می‌کنید که اغلب به عنوان پیشگویی وای شناخته می‌شود. یا شکل رایج دیگر چیزی است که گاهی اوقات به عنوان سخنرانی پیام‌آور شناخته می‌شود، جایی که چیزی شبیه به «کلام خداوند بر فلانی نازل شد، خداوند چنین می‌گوید» را می‌یابید. این شکل را که معمولاً در ادبیات نبوی ظاهر می‌شود، احتمالاً دوباره برای مشروعیت بخشیدن به پیام پیامبر و نشان دادن اینکه تأیید الهی دارد، خواهید یافت.

و در نهایت، شکلی که در واقع به ادبیات آخرالزمانی مانند دانیال تبدیل می‌شود، چیزی است که به عنوان گزارش رؤیا شناخته می‌شود و تجربه رؤیایی یک پیامبر را چه از طریق خواب و چه از طریق نوع دیگری از تجربه رؤیایی وجدآميز ثبت می‌کند. معمولاً اشاراتی به آمادگی برای یک رؤیا مانند روزه گرفتن، یا حتی صحنه رؤیا پیدا می‌کنید. صحنه رایج رؤیا گاهی اوقات ایستادن در کنار رودخانه است.

شما متوجه می‌شوید که این اتفاق می‌افتد و سپس روایت خود تجربه رؤیایی و سپس روایتی از آنچه شخص دیده است، می‌آید. بنابراین نکته من این است که شما حتی در ادبیات نبوی نیز با انواع مختلفی از اشکال روبرو هستید که آن را تشکیل می‌دهند، اما متن نبوی را می‌سازند. چیزی که می‌خواهم به طور خلاصه در مورد آن صحبت کنم این است که دوباره اصول رویکرد به متن نبوی را بر اساس آنچه فکر می‌کنم بر اساس نوع ادبیات آن است، خلاصه کنم.

اول از همه، یک اصل اساسی و بسیار مهم در هرمنوتیک این است که تشخیص دهیم ادبیات نبوی در درجه اول پیشگویانه نیست. نمی‌خواهم بگویم که به این دلیل که هست، پیشگویانه نیست، بلکه در درجه اول پیامی برای زمان حال است. در درجه اول پیامی از پیامبر است که خطاب به معاصرانش بیان شده است.

باز هم گفتیم که مشکل این است که پیامبران معمولاً زمانی ظهور می‌کنند که اسرائیل در بحران است، زمانی که آنها به بت‌پرستی روی آورده‌اند یا از تعهدات عهد خود سرپیچی کرده‌اند. پیامبر اغلب برای ابلاغ پیامی که در درجه اول دعوت به توبه و اطاعت است، برانگیخته می‌شود. بنابراین به این موضوع باز خواهیم گشت،

اما پیام پیامبر در درجه اول فقط پیش‌بینی آینده به خاطر پیش‌بینی آینده نیست، بلکه در نهایت دعوت مردم به بازگشت به اطاعت و توبه و اطاعت است.

دوم، مانند هر متن دیگری، اگرچه من همیشه به ویژه بسیاری از مسیحیان کنجکاو هستم که چقدر این اصل نادیده گرفته می‌شود، اگرچه آنها خوشحال هستند که آن را در مورد انواع دیگر ادبیات در کتاب مقدس به کار ببرند، اما مانند هر متن دیگری، متن نبوی در نهایت باید در درجه اول با توجه به زمینه تاریخی اصلی که در آن تولید شده است، درک شود. باز هم، این بدان معناست که احتمالاً خواندن متن نبوی به عنوان پیش‌بینی وقایع قرن بیست و یکم یا قبل یا حتی بعد از آن نامشروع است، اما حتی زمانی که پیامبر آینده را پیش‌بینی می‌کند، هنوز هم باید با توجه به آنچه خوانندگان در زمینه تاریخی قرن اول یا قبل از آن می‌فهمیدند، درک شود. سوم، تشخیص این است که اغلب ادبیات نبوی از زبان استعاری و نمادگرایی استفاده می‌کند که خوانندگان آن را درک می‌کردند.

بنابراین، برای مثال، وقتی به این فکر می‌کنیم که پیشگویی‌های عهد عتیق چگونه محقق می‌شوند یا خواهند شد، اغلب پاسخ به معنای واقعی کلمه نیست، اما متون نبوی پیامبران، به ویژه آن‌هایی که تحقق آینده را پیش‌بینی می‌کنند یا به تحقق آینده اشاره دارند، اغلب به زبان نمادین و استعاری بیان می‌شوند، به این معنی که اگرچه پیامبران در واقع تحقق اهداف خدا را در افراد و رویدادهای واقعی پیش‌بینی می‌کنند، اما این امر به صورت نمادین و با زبان استعاری بیان می‌شود، به طوری که منظور ما این است که لزوماً نباید انتظار داشته باشیم که متن نبوی به شکلی که ممکن است آن را به عنوان یک روش کاملاً سراسر و تحت‌اللفظی در نظر بگیریم، محقق شود. من در یک زمینه کلیسای بزرگ شدم و وقتی در مورد مکاشفه و دانیال صحبت می‌کنیم به همین اصل برمی‌گردم، اما من در یک زمینه کلیسای بزرگ شدم که می‌گفت باید پیشگویی را به معنای واقعی کلمه تفسیر کرد، مگر اینکه دلیل خوبی برای عدم انجام آن وجود داشته باشد. من فکر می‌کنم که باید این را برعکس کرد و گفت که زبان نبوی، زبان نمادین استعاری باید به صورت نمادین تفسیر شود، مگر اینکه دلیل خوبی برای عدم انجام آن وجود داشته باشد.

باز هم، منظور من این نیست که پیامبران، اشخاص و رویدادهای واقعی را از نظر تاریخی پیش‌بینی نمی‌کردند، بلکه اغلب وقتی آنها را توصیف می‌کردند، این کار را با نمادگرایی در زبانی استعاری انجام می‌دادند و بنابراین باید بپرسیم که باید بفهمیم و بپرسیم معنای آن زبان چیست؟ نویسنده قصد داشته چه چیزی را منتقل کند؟ آن زبان استعاری در مورد چگونگی دیدن و درک نویسنده از رویداد چیست؟ بنابراین تفسیر آن نه به معنای واقعی کلمه، بلکه به صورت نمادین چیست؟ اصل چهارم این است که درک کنیم که ادبیات نبوی هم به حال

و هم به آینده اشاره دارد. در واقع، پیامبران اغلب خواهید دید که گاهی اوقات به نظر می‌رسد ادبیات نبوی رویدادهایی را توصیف می‌کند که در زمان خود خواننده اتفاق می‌افتند یا خیلی زود در افق رخ خواهند داد، اما سپس بدون هشدار، گویی نویسنده نیز ناگهان از زبانی استفاده می‌کند که پایان نهایی تاریخ، پایان آخرالزمانی تاریخ را توصیف می‌کند.

چیزی که اغلب می‌بینید این است که گاهی پیامبران وقایع را همانطور که اتفاق می‌افتند توصیف می‌کنند، اما آنها آن را در پس‌زمینه اهداف گسترده‌تر خدا برای کل جهان توصیف می‌کنند و بنابراین گاهی اوقات تفسیر متن نبوی می‌تواند کمی دشوار باشد، به خصوص در درک اینکه نویسنده چه زمانی فراتر از افق‌های خود در موقعیت‌های خود حرکت کرده است و سپس دیدگاه خدا را برای اهداف خدا برای کل کیهان پذیرفته است. مورد پنجم، که من فقط به آن اشاره خواهم کرد و در جلسه بعدی به آن خواهیم پرداخت. اصل مهم پنجم در تفسیر متن نبوی، پرسیدن این سوال است که چگونه این پیشگویی به حقیقت می‌پیوندد، به خصوص پرسیدن چند سوال. اول این است که پرسیم آیا این در دوره عهد عتیق به حقیقت می‌پیوندد؟ آیا در دوره تاریخ اسرائیل به حقیقت می‌پیوندد یا در عهد جدید با آمدن مسیح به حقیقت می‌پیوندد؟ یا فراتر از آن، آیا این پیشگویی در نهایت در آینده در پایان جهان و تعامل خدا با کل کیهان به حقیقت می‌پیوندد؟

بنابراین گاهی اوقات مهم است که پرسیم چگونه پیشگویی محقق می‌شود، آیا در ... محقق می‌شود؟ روز و عصر نویسنده و خوانندگانش در طول زندگی‌شان، آیا این پیشگویی در برهه‌ای از تاریخ اسرائیل به وقوع می‌پیوندد یا در عهد جدید عمدتاً از طریق مسیح و قومش به وقوع می‌پیوندد یا اینکه پیشگویی‌ای برای پایان تاریخ و پایان کیهان است. مسائل دیگری نیز در رابطه با پرسیدن این سوال وجود دارد که چگونه این پیشگویی به وقوع می‌پیوندد و در جلسه بعدی به آن خواهیم پرداخت و چند مثال دیگر از تحقق آن ارائه خواهیم داد و سپس چند اصل دیگر برای تفسیر متن نبوی را ذکر خواهیم کرد و سپس به سراغ عهد جدید خواهیم رفت و ژانرها و انواع ادبی عهد جدید و چگونگی تأثیر آن بر تفسیر را به طور خاص با انجیل‌ها بررسی خواهیم کرد و زمان زیادی را صرف این موارد نخواهیم کرد زیرا قبلاً به انجیل‌ها و نقد روایی پرداخته‌ایم، اما من صرفاً می‌خواهم با چند مشاهده بیشتر در مورد نحوه خواندن انجیل‌ها با توجه به نوع ادبیات آنها، به ژانرهای عهد جدید بپردازم.